

جنبش دانشجویی و لزوم بازتعریف روابط

آسو صالح

و اما اینک...

آن روزی که دانشگاه از لاک سنتی خود خارج شده و با سوال‌هایی آزردهنده برایشان...

و اما اینک،

آن روزی که دنیایی از شور، احساس، عشق و حماسه؛ فقط و فقط در خاطره‌های قدمگاه‌های ماست و انتظاری...

و اما اینک،

آن روزی که همه سرگردانیم، قلم‌هایمان از ترس شه‌ریاران جبار خشکیده و دادخواهی افسانه‌ایست در اذهانمان...

و اما اینک،

آن روزگاری که شه‌ریاران نه نماینده‌ی مردم، بلکه خدایگانند و بدتر از آن، بسیار بدتر، آن روزی که مردم هنوز می‌بایست به

شه‌ریاران بفهمانند که از آسمان فرود آید، شما تنها برگزیدگان مایید...

و اما اینک،

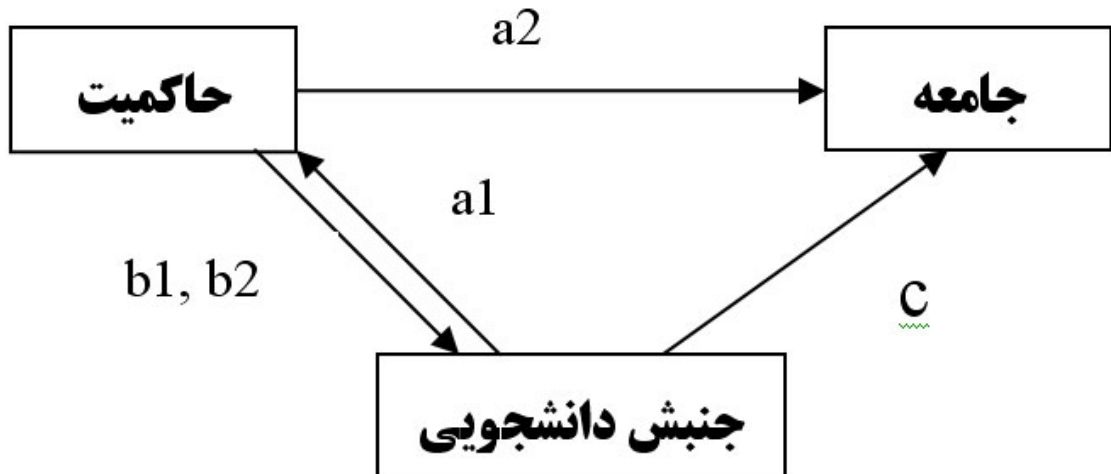
روزگاری عجیب؛ مردمی دادخواه و سنت پرست، شه‌ریارانی خودخواه و قدرت‌طلب و تویی سنت شکن...

و روزگاری نیچه‌ای؛ گربه‌های سنگی و سنگین‌وزنی که خدایان ادوار اولیه بودند، هنوز بر جای خود ایستاده‌اند، چگونه می‌خواهی

واژگونشان کنی؟!

طی سالیان گذشته، جنبش دانشجویی در ایران صرفاً یک جنبش اعتراضی نسبت به کلیت نظام سیاسی و دولت به شمار می‌آمد، به دیگر بیان، جنبش دانشجویی همیشه خود را در برابر قدرت سیاسی تعریف می‌نمود. با اندک تغییر در ساختار نظام، جنبش دانشجویی شعارهای خود را تغییر داده و خود را بازتعریف می‌کرد. البته این نشان از پویایی این جنبش دارد، اما اگر طی چندسال، چند استراتژی را اتخاذ شود، نوعی سردرگمی را به وجود خواهد آورد. اگر نگاهی نیز به امروز جنبش دانشجویی افکنیم، خواهیم دید که تنها کارویژه‌ی جنبش دانشجویی مقاومت در برابر «کنش»‌های حاکمیت و «واکنش» در برابر آنهاست، طوری که عملاً در مقام اپوزیسیون قدرت و حاکمیت قرار دارد.

اما نقدی که در اینجا بر جنبش دانشجویی وارد می‌شود، فراموشی حوزه‌های با نام «جامعه» و تاثیرگذاری بر آن است. کنش‌ها و واکنش‌های حاکمیت (قدرت سیاسی) و جنبش دانشجویی آنقدر بسیارند که این جنبش حتی یکی از مهم‌ترین کارویژه‌های خود که همانا تاثیرگذاری بر جامعه است را به باد فراموشی سپرده است. نمودار زیر رابطه‌ی این سه حوزه را نشان می‌دهد؛ اگر a_1, a_2 به ترتیب کنش‌های حاکمیت بر جنبش دانشجویی و جامعه باشند، جنبش دانشجویی تمام وقت و نیروی خود را صرف واکنش به آن‌ها (b_1, b_2) می‌نماید و کنش C به کلی فراموش شده است، حال آنکه C یکی از کارویژه‌های مهم این جنبش می‌باشد.



با توجه به خصلت موقت بودن عضویت و وابستگی به عنصر سن در این جنبش (که باعث شده است جنبش دانشجویی از تجزیه‌ی دیگر سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و اجتماعی گرفتار آن می‌شوند، مصون بماند)، تبیین یک استراتژی بلند مدت که رابطه‌ی آن با حاکمیت و جامعه را مشخص نماید، کاری سهل و آسان نباشد، اما اگر تعریفی درست از رابطه‌ی این جنبش با حاکمیت ارائه شود، مسلماً همه‌ی انرژی صرف واکنش‌ها نشده و در بستری تعریف شده، کارویژه‌ی فراموش شده‌ی تاثیر بر جامعه دوباره نمایان خواهد شد.

جنبش دانشجویی پس از انقلاب، با تشکیل تشکل‌های مستقل در دانشگاه و امکان ارتباط جریان‌های سیاسی اعم از موافق و مخالف دولت در خارج از دانشگاه، موجب شد تا جریانات دانشجویی متعددی آزادانه به فعالیت و موضع‌گیری بپردازند. در چنین شرایطی دانشگاه بیش از گذشته در کانون توجهات جریانات سیاسی متفاوت قرار گرفت. در عین حال بخشی از حاکمیت بعد از انقلاب قصد داشت تا دانشگاه را به جامعه هماهنگ کند و به شرایط آزاد و ویژگی‌های آن توجهی نداشت. خصوصاً برخی طیف‌ها اساساً استقلال دانشگاه را به رسمیت نمی‌شناختند و معتقد بودند دانشگاه در حیطه‌های فکر، رفتار عملی و صلاحیت اجتماعی باید تحت کنترل حوزه بوده و از دیدگاه حوزوی پیروی کند. این آغاز جدالی بود که با ورود جریانات دانشجویی و غیردانشجویی، طرفدار حاکمیت و احساس خطر آنها، حادثه انقلاب فرهنگی و وقایع بعد از آن را رقم زدند. دانشگاه در این مرحله ضربه سختی خورد، لذا در فاصله سال‌های ۶۰ تا ۶۸، تنها جریانات دانشجویی منتسب به حاکمیت در دانشگاه فعال بودند که بیشتر مجری و اعمال‌کننده برنامه و سیاست‌های رسمی نظام در درون دانشگاه‌ها بودند. به همین دلیل در این مقطع زمانی جنبش دانشجویی، همچون حزبی درون دانشگاهی و در اختیار ساختار حاکمیت فعالیت می‌کرد که هیچ‌گونه استقلالی از قدرت سیاسی نداشته، بلکه جزئی از آن بود.

وقتی از جنبش دانشجویی بحث می‌شود، همواره دو مفهوم در ذهن تداعی می‌یابد؛ استقلال (عدم وابستگی) و اعتماد. هر دو این مفاهیم به رابطه‌ی جنبش دانشجویی با قدرت سیاسی مربوط می‌شوند. اصولاً منظور از استقلال، عدم وابستگی به قدرت و دولت است، نه جدایی از جنبش‌های اجتماعی و فکری. بلکه جنبش‌های دانشجویی اگر از متن جنبش‌ها و جریانات فکری و اجتماعی موجود در جامعه، گسیخته باشند، باور نشده و در قید علایق خصوصی خود باقی می‌مانند. لازمه‌ی گسترش عرصه‌ی عمومی و جامعه مدنی، نه صرف وجود نهادها و تشکیلات به‌صورت جداگانه، بلکه گسترش ارتباط و تعامل میان آنهاست. اما استقلال از ساخت قدرت لازمه‌ی حفظ حیات و ماهیت جنبش‌های دانشجویی است. استقلال سیاسی این جنبش زمانی تداعی می‌یابد که کارویژه‌ی اصلی آن را نقد ایدئولوژی و دولت بدانیم. مفهوم اعتماد نیز از همین مسأله سرچشمه می‌گیرد، اصولاً جنبش دانشجویی خود را درگیر منازعات قدرت نمی‌کند. به همین دلیل همچون نهادی نقاد قدرت، همواره مورد اعتماد توده‌ی مردم، بلکه دیگر جنبش‌های اجتماعی نیز می‌باشد.

با این وجود همواره این ترس وجود داشته است که خط قرمز استقلال سیاسی جنبش دانشجویی شکسته شود و این جنبش را در جبهه‌ی قدرت‌طلبان و منازعه‌کنندگان قدرت مشاهده کنیم. عبور از این خط قرمز ممکن و می‌تواند به دلایل مختلف باشد، اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل آن «مطلوبیت‌خواهی» جنبش دانشجویی باشد. به این معنا که این جنبش از وضع «موجود» ناراضی و خواهان وضعیت «مطلوب» است، حتی رسیدن به این وضع را در کوتاهترین زمان ممکن می‌خواهد. این امر رگه‌های رادیکالیسم را در که در درون جنبش قرار دارد، فعال می‌نماید. به همین دلیل جنبش دانشجویی مستقل متعهد، از هر ابزاری برای گذار از وضع موجود به مطلوب استفاده می‌کند. آنگاه که قدرت نیز چون ابزاری تلقی شود، جنبش دانشجویی ناخواسته از خط قرمز خود که همانا استقلال سیاسی است، عبور کرده و وارد منازعات قدرت می‌شود.

جنبش‌های دانشجویی متعلق به حوزه‌ی جامعه مدنی و عرصه عمومی می‌باشند و اساساً کارویژه‌ی متفاوت با احزاب سیاسی دارند. هدف اصلی جنبش‌های دانشجویی متنوع‌تر کردن حوزه‌ی سیاسی جامعه، از طریق مباحثه‌ی دموکراتیک است. مقام دانش، مقام آزادی است و با سلطه‌جویی و سلطه‌طلبی مغایرت دارد، از این رو وظیفه‌ی اصلی جنبش، نه ورود در منازعات قدرت، بلکه وظیفه‌ی روشنفکرانه‌ی روشنگری و نقد قدرت است. حال این کارویژه، حوزه‌ی وسیعی را شامل می‌شود، از جمله بحث درباره‌ی همه‌ی ارزش‌ها و هنجارهای بنیادی جامعه، به این صورت وارد فاز کنش شده و جامعه را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

جنبش‌های دانشجویی در واقع خود عضو یک جامعه در حال گذار است؛ به عبارتی جنبش دانشجویی - در ایران - به عنوان یک جامعه‌ی نسبتاً مدرن با داشتن برخی شاخصه‌های مدرن بودن، در یک بستر سنتی و در حال گذار، مانند جامعه‌ی ایران، قرار دارد. این عدم تعادل و توازن منشا اصلی کنش‌ها و واکنش‌های جامعه و دانشگاه است. از یک سو دانشجو در یک فضای تاحدودی آزاد و پلورال به نام دانشگاه فعالیت می‌کند و از سوی دیگر در ابعاد بزرگتر، جامعه‌ای را مشاهده می‌کند که کاملاً با این فضا بیگانه است؛ در اینجا است که عنصر «دانش» به‌عنوان عنصر تمایزکننده‌ی این دو جامعه از یکدیگر خود را نمایان می‌کند. دانشجو آزادی را لمس می‌کند، در دانشگاه مفهومی به‌نام آزادی عقیده و احترام به آرای دیگران را می‌فهمد، پس آزادی طلب می‌شود و علیه هرگونه قدرتی که با این مفهوم زیبا در تضاد باشد، می‌ایستد؛ حال اگر حاکمیتی مقتدر باشد یا جامعه‌ای سنتی. پس نطفه‌ی اصلی نقدها و اعتراض‌ها شکل می‌گیرد و با شور و شوق جوانی آمیخته شده و جنبشی رادیکال و نقاد با نام جنبش دانشجویی را شکل می‌دهد.

دانشگاه و پارادوکس دگرگونی:
دانشگاه برای ایفای وظایف سیاسی- اجتماعی هیچ‌گاه منتظر تایید یا تشویق نیروهای خارج از خود نبوده و به‌عنوان یک نیروی مستقل، مشوقی برای سایر جریانات محسوب می‌شود.

اگرچه دانشگاه الگوی رفتاری خود را با شرایط اجتماعی سازگار می‌کند، اما در عین حال موسسات اجتماعی و نهادها نیز تحت تاثیر مقتضیات دانشگاه و نسل جوان دگرگون می‌شوند. طی سال‌های گذشته عکس این، عمل شده است، یعنی تلاش شده است با تغییر مثلاً مدیریت سازمان‌های اجتماعی و نهادهای دانشگاهی و غیردانشگاهی، الگوی رفتاری دانشگاه نیز مطابق آن تغییر کند، تغییری آبی. این خود نیروی کنشی بر جنبش دانشجویی محسوب شده و به ناچار از سوی این جنبش رادیکال مستقل سازمان نیافته‌ی گسترده، واکنشی صورت می‌گیرد و تبعات این رابطه‌ی دو سویه و کنشی- واکنشی بصورت فشاری بر جنبش نمایان می‌شود. البته نکته‌ای در میان وجود دارد و آن اینکه همواره تغییرات آبی در نظام سیاسی (اجتماعی) - چه از حالت محدود به حالت آزاد و چه بالعکس- موجب شده است که این سازگاری از سوی جنبش دانشجویی صورت نگیرد و باعث تضاد و تعارض شود که به‌صورت‌های مختلف آشکار

می‌شود. در تغییر حالت محدود به نسبتاً آزاد (چند بار در تاریخ جنبش دانشجویی تجربه شده است)، به صورت تورم انرژی که روز به روز متورم‌تر می‌شود و به ناگاه به حالت انفجار می‌رسد، خود را نمایان می‌سازد، اما در تغییر حالت عکس (آزاد به محدود یا محدود به محدودتر) بازدر سیکل کنش-واکنش و در نهایت فشار قرار می‌گیرد.

حال؛ به نظر می‌رسد وقت آن فرارسیده باشد که جنبش دانشجویی در بازتعریف خود، قدرت و نظام سیاسی را در کنار دیگر فاکتورها، «یکی» از فاکتورهای دخیل به حساب آورد. جنبش دانشجویی باید در یک ساختار خرد شده از نظام سیاسی تعریف نموده و آن را مورد نقد قرار دهد. نقد قدرت در دفاع از تبعیض‌ها و مطالبات بخش‌های مختلف جامعه، باعث تقویت جنبش‌های اجتماعی و نهادهای صنفی و مدنی خواهد شد. این جنبش‌ها و نهادها، مطالبات خود و جامعه را از قدرت درخواست کرده و عرصه‌ی عمومی را در برابر قدرت، قوی خواهند نمود و جامعه در مسیر رشد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قرار گرفته و از دل مطالبات اجتماعی، مطالبات سیاسی نیز بیرون خواهد آمد.

در واقع در این بازتعریف اساسی، رابطه‌ی جنبش دانشجویی با ساخت قدرت از یک سو و جامعه از سوی دیگر معلوم شده و با وجود دیدی انتقادی و اصلاحی نه‌تنها دولت و قدرت سیاسی، بلکه بر جامعه، کنش‌های یا تاثیرگذاری‌های هر یک از این دو در یک فضای عقلانی، تعریف می‌شوند.